



۲۰۱۹/۰۱/۰۴



حمید انوری

## نگاهی بر "یادداشت ها..."

این جهان کوهست و فعل ما ندا  
سوی ما آید ندا ها را صدا  
به یاد نویسنده پرتلاش، خواهر گرانقدر ما زنده یاد "مرجان کمال" که به گفته خودش  
اولین و آخرین عشق خود را در کوهپایه های فلک سای افغانستان بازیافت!  
روحش شاد و یادش همیشه گرامی باد!

### قسمت هشتم

در قسمت بیست و نهم یادداشت ها، به ولسوالی سروبی پرداخته شده است. این کمترین صادفانه بگویم که کوچکترین معلومات در مورد سروبی نداشتیم، تا اینکه معلومات گرد آورده شده و جامع خواهر گرانقدر و میهن دوست ما، زنده یاد "مرجان کمال" را مطالعه کردم.

اینک به اجازه آن عده هموطنان ما که این نبشته ها را تعقیب کرده اند، همین قسمت بیست و نهم را عیناً در ذیل اقتباس کرده و خدمت تقدیم میدارم تا سپاسی باشد از آنهمه تلاش ها، زحمات و میهن پرستی و مردم دوستی آن دخت سرافراز افغان که نام اش جاوید و یادش همیشه گرامی باد.

### سروبی



سروبی در شرق کابل موقعیت دارد، در ابتداء چیزی که به نظر می خورد عبارت از یک تعداد ساختمان های سمنتی (که عبارت از ساختمان های مدرن مانند ساختمان های مکروریان در شهر کابل، که توسط روس ها ساخته شده بود، نا گفته نماند که همه به حالت ویران و اطراف آن مابین گذاری شده است) در اطراف یک

حوض خشکی که در هوای آزاد قرار داشته و در همان قسمت حوض که نمایان گر چند پله زینه که از آن برای پرتاب نمودن [دوله] در آب استفاده می شد، با راکت پرانی های که در هنگام جنگ های 1992 - 1996 میلادی، که به اوج خود رسیده بود، تخریب و از بین رفته است.

در سال های 1960 میلادی این ساختمان ها جای بود و باش آن هایی بود، که در بالای بند های برق در سال های 1950 و 1960 میلادی کار می کردند. (بند برق ماهیپر در سال 1954 میلادی و از سروبی در سال 1960 میلادی توسط آلمان ها ساخته شده بود، و بند برق نغلو توسط روس ها در سال 1957 میلادی ساخته شده است).

ویرانه های هتل سابق سروبی، که امروز کاملاً ویران است در کنار و حاشیه بند (Lake) سروبی واقع است که به دریای کابل ارتباط دارد، هتل سروبی در سال 1960 میلادی مورد استفاده خارجیانی که برای همکاری ساختن بندهای برق و همچنان یک تعداد کابلی ها که برای تفریح و میله در اطراف بند سروبی می آمدند، استفاده می گردید. این هتل در داخل یک پارک که دارای درخت های کاج و در حاشیه بند بود، از جانب شمال توسط زمین هایی که مربوط به فامیل شاهی و به نام باغ رئیس یاد می گردد، موقعیت داشت.

دور نمای سروبی اتصال یافته به دور تقاطع دو سرک که هر دو سرک به کابل می روند.

سرک ماهیپر بعد از دوباره سازی در سال 2005 - 2006 میلادی که توسط اتحادیه اروپا تمویل گردید، اجازه می دهد تا در ظرف یک و نیم ساعت به پایتخت کابل رسید. نقطه شروع آن نشان دهنده دخول شرقی شهر کابل، و رسیدن به سروبی می باشد که بعد از عبور از دره تنگ کوهستانی که در امتداد دریای کابل واقع می باشد.

سرک لته بند، یک سرکی است که اجازه می دهد به طور اوسط در ظرف چهار ساعت به کابل برسیم، هر دو سرک در قسمت داخل شدن به سروبی با هم یکجا می شوند، در قسمت یکجا شدن شان یک استیشن پترول موقعیت دارد. و همچنان در هر دو طرف سرک سروبی - جلال آباد، بازار سروبی واقع است، که عبارت اند از تاجران و فروشندگان میوه جات و سبزیجات، تکه های صادراتی پاکستانی، و بعضی مواد صنعتی که نیز از پاکستان وارد می شود، گراج های ترمیم موتر، مغازه های کست فروشی DVD و CD ، و یک دکان فروش تلفون های موبایل موقعیت دارند.

مرکز اداری ولسوالی سروبی به عین نام یاد می شود، ولسوالی سروبی مربوط به ولایت کابل می باشد. قوماندانی امنیه پولیس ولسوالی در مقابل مرکز اداری، در دهنه سرک ماهیپر در کنار بند قرار دارد.

یک محکمه برای حل مسائل قضایی که در سال 2006 میلادی در عقب مقر اداره ولسوالی ساخته شد، در پهلوی خرابه های هتل سابق سروبی قرار دارد.

ساختمان های سمنتی که در سال 1950 میلادی ساخته شده اند، در پائین سرک لته بند موقعیت دارند. و در بالای آن ها تپه های بلند به نظر می خورد و بالای تپه ها خانه های گلی پخسه بی یکی بالای دیگر قرار دارند. در سال 2005 میلادی در بالای تپه ها خانه های فرسوده که درحالت افتادن بودند، که مردم محل در بین آنها زندگی می کردند. در بین یکی از آن ها یک مسجدی که از بقیه شهر توسط یک پُل که در سال 1957 میلادی ساخته شده بود، خود را مجزا ساخته است، یک تعداد خانه های پخسه بی، به تازگی و دوباره ساخته شده است. در قسمت بالایی دیوارهای احاطه از جعبه ها و یا پوش راکت ها برای ریزش آبها استفاده گردیده

است، که در جویچه های خورد در سرک های تنگ سرازیر، و مواد فاضله را با خود انتقال میدهد. در هنگام ساختن این سه بند برق در سال 1950 میلادی و 1960 میلادی سروبی با تغییرات بزرگ و دوامدار جمعیت رو به رو گردید. دهاقین و زارعینی که بالای زمینهای خود کار می کردند، نظر به بوجود آمدن یک بند مصنوعی و زیر آب شدن زمین های شان، برای شان در حدود صد کیلومتر دورتر در ناحیه بتی کوت در ننگرهار زمین داده شد. برای ساختن بند ها ضرورت به کارگر زیاد بود، که از ولایات همجوار جمع گردید. اکثریت باشندگان تپه ها یک عضو فامیل شان در وقت ساختن بند نغلو در ساختن بند کار می کردند، هنوز هم در بند نغلو، یگانه بندی که هنوز هم یعنی در سال 2005 میلادی از آن استفاده به عمل می آید، کار می کنند. سروبی وال های (Sorubiwâls) اصیل ولایات همجوار لغمان و کاپیسا و حتی از کابل هستند، در آنجا از اقوام پشتون، پشه یی و تاجک از دو نسل در سروبی زندگی میکنند، و این نشان دهنده چند قومی بودن (multi - ethnicité) اهالی میباشد. در اکثر شهرهای افغانستان اقوام پهلوی هم و بصورت مشترک زندگی میکنند، و همه شهرها Multi-Ethniques اند.

ولسوالی سروبی مانند تمام ولایات، شهرها، قریه ها و ولسوالی های سرتاسر افغانستان عزیز، بعد از کودتای منحوس هفتم ثور سال ۱۳۵۷ به ویرانه های غم انگیزی مبدل گشتند و با تجاوز غارتگران روسی، خاک پاک

ما به توبره شد و در کودتای ننگین هشتم ثور ۱۳۷۱ تنظیم جنگی های ایله جاران اخوانی و آخوندی، به کمک خلقی ها و پرچمی های بی همه چیز، هست و بود شان به غارت رفت. سروبی هم درست مانند بقیه ای



افغانستان به یک ماتمکده وحشت آور مبدل گردید.

به قسمت سی ام "یادداشت های پراکنده" از زنده یاد مرجان کمال میرسیم. در این قسمت باز هم گویا سر و کله "ب-ر" پیدا می شود، اینبار در پاریس و می خوانیم:

"... سال 2016

ب.....ر

ب...ر، در خیالات خود، خود را رها کرد.

افکارش را به دور یک تعداد از نباتات که آن ها را بسیار خوش داشت، در این پاریس غم انگیز به خاطرش مجسم نمود، در شهری که فکر می شود که بشریت روح و روان خود را به شیطان بدون مفاد متقابل فروخته است..."

پاریس که به غلط یا درست عروس شهرها لقب گرفته است، گویا نزد "ب-ر"، یک شهر "غم انگیز" است و این خود دلالت می‌کند به دل تنگ او و اینکه بشریت روح و روان خود را در آنجا به شیطان فروخته است و آنهم بدون کدام مفاد و سود و صلح ای.

چرا "ب-ر" در آن پاریس زیبا، چنان ناراحت و نا آرام بوده است؟ چه انگیزه ای او را به این حالت کشانیده بوده است؟

زمانیکه سطور بالا را مطالعه می‌کردم، ناخود آگاه به یاد مطلع این آهنگ زیبا و دلنشین افتادم:

**پاریس قشنگ است ولی نیست چو کابل یا غزنه و زابل**

**لندن به دلاویزی هرات کهن نیست این خاک وطن نیست**

"ب-ر" را هم یقیناً چنین احساس پاک در کار بوده است و حتی در پاریس هم در جستجوی کابل، یا غزنه و زابل بوده است و شاید هم با خود در همان خلوت هایش زمزمه می‌کرده است که:

**این خانه قشنگ است، ولی خانه من نیست این خاک چه زیباست، ولی خاک وطن نیست**

بعدترک قصه و داستان یک فیلم تراژیدی به میان می‌آید که یقیناً "ب-ر" را تحت تأثیر خود قرار داده است و صحبت از یک انفجار و یک کشتار است که در پاریس رخ داده و از جریان آن همین فیلم مورد نظر جان گرفته و روی پرده رفته است.

همانگونه انفجارها و کشتار هائیکه با درد و دریغ هر روز جان‌های شیرین هموطنان مظلوم و بی‌گناه ما را می‌گیرد و مادران داغدار را در غم و اندوه بی‌مانند توت‌های جگرشان می‌نشانند و پدران و برادران و همسران را وامیدارد تا توت‌های جگر گوشه‌هایشان را از کنج و کنار جاده‌ها و از سر دیوارها و شاخ درختان جمع‌آوری کنند و...

به این مسلمان‌نماها چند میلیون بار باید تکرار کرد که "کشتن یک فرد، به منزله کشتن تمام بشریت است"، حال فرقی ندارد که این انسان‌ها در پاریس باشند، یا در غزنه و کابل، مسلمان باشند یا عیسوی و یا به هر دین و مذهب دیگر...

کمی بعدتر در یادداشت‌ها می‌خوانیم:

"... این قصه حقیقی می‌تواند یک روز به داستان تخیلی (Fiction) تبدیل گردد، آن روزی که همه ضمیمه آگاهی دسته‌جمعی پیدا نمایند و اجازه این را بدهند که بشر بتواند مشکل خود را که همانا «خشونت بنیادی» است، با یک صداقت حل نماید.

این اندیشه و افکار برای ب..... ر به طرف یک واقعه دلخراش و بارز در این 27 اپریل، روزی لعنتی و نفرین شده که سرنوشت یک ملت را در افغانستان، در منطقه و ممالک اطرافش در سال 1978 میلادی، منقلب‌کننده، ناگوار، اندوهبار، دردناک، و بی‌رحمانه دگرگون ساخت...

تماشای آن فیلم تراژیدی در پاریس، "ب-ر" را به یاد کودتای منحوس هفتم ثور ۱۳۵۷، یا همان اپریل 1978 می‌اندازد، کودتای خونین و کثیف‌ایکه سرنوشت یک ملت و مملکت را دگرگون ساخت و کشور زیبای ما را به تلی از خاک و خون و خاکستر مبدل ساخت و "ب-ر" را نیز آواره ملک‌های مردم نمود که حتی قادر نبوده است از پاریس زیبا هم لذت ببرد و پیوسته یاد وطن و وطندار و دوست و آشنا و سرنوشت تلخ‌تر

از زهر آنان، سبب آزار و اذیت او میگردد و پیوسته و در همه جا او را دنبال می کرده است، حتی در داخل یک سینمای مفسن در قلب پاریس زیبا.

ادامه دارد

